

در هوای رزم

سید مهدی حسینی

نفحات

شب است و بغض غزل در من و هزار افسوس
که از شکفتن آن چون همیشه ام مایوس
کویر تن زده ام شوره زار بی برگم
ترک ترک شده راه هزار اقیانوس
شکفته می شود این گل - صبا به گوشم خواند
شبانۀ درختکای حریم حضرت توس...
دلیم غزال شد از سنگلاخ شعر گذشت
کنون که حرف تو آمد میان، دلم آهوس...
هوای خاک شما آبرو به شعرم داد
و چشمه ای شد و آبی... به رنگ اقیانوس
رضا به حکم قضایی... قضای من این است
برای عرض تهیدستی ام شدم پابوس
عنایتی کن و پروانه حضورم ده
که در حریم تو چرخم به گرد هر فانوس
چگونه از غم خود با شما بگویم، آه
که از غم تو به هر گوشه ای، دلی محبوس
به بدرقه نفحات تو همراهم جاری ست
به واژه واژه این شعر، عطر تو محسوس
قبول خاطر عام است شعر من با تو
علی الخصوص که با لطف تو شود مخصوص...

حمیدرضا شکارسیدی

انتظار

به شهیدانی که مفقودالایر خواهند ماند
همه آب می ریختند
من شعر تر
همه مسافران برگشتند
تو، نه.
در کوچه فقط من مانده ام و
باران و
این چراغانی بی دلیل
و
دفتری که،
رفتگر پیر محل خواهد برد...

دکتر پرویز عباسی داکانی

از عشق تو سرودن

لبریز از سرودی، سرشار از ستاره
ای شهرزاد خورشید در این شب هزاره
چشم غزل سرودی از دفتر تجلی ست
با شعرهای آبی سرشار استعاره
از عشق تو سرودن نجوای هر شبم بود
در دست لحظه هایم تسییحی از ستاره
مرثیه زمین را از چشم گریه خواندیم
با غنچه های خونین بر برگ پاره پاره
*
باغ ترانه بی تو تبعیدی خزان است
آه ای بهار جاوید، گلخنده ای دوباره...

سیدعلی اکبر میرجعفری

جست و جو

مهربان! من این پایین اندکی پریشانم
گرچه هر کجا باشم، باز بر تو مهمانم
مهربان، نمی دانی آن نگاه صحرایی
چون دل و درخت، اینک ریشه کرده در جانم
ای که ناگهان هستی مثل ناگهان هستی...
مثل ناگهان، یعنی می روی و می مانم
ها... بگو چه می خواهی؟ ها... نگو نمی آرند
طاقت صراحت را شانه های لرزانم
بارها نشانت را از درخت پرسیدم
او سری تکان می داد مثل «من چه
می دانم؟!»
*

باز در حضورت شوق، باز در حضورت اشک
مهربان، من این جا هم اندکی پریشانم...

ناصر حامدی

بهانه

اصلاً چرا دروغ؟! همین پیش پای تو
گفتم که یک غزل بنویسم برای تو
احساس می کنم که کمی پیرتر شدم
احساس می کنم که شدم مبتلای تو
برگرد و هرچه قدر دلت خواست، بد بگو
دل می دهم دوباره به طعم صدای تو
از قول من بگو به دلت نرم تر شود
بی فایده ست این همه دوری، فدای تو!
دریای من! به ابر سپردم بیاورد
یک آسمان بهانه باران برای تو
*
ناقابل است، بیش تر از این نداشت
رخصب بده نفس بکشم در هوای تو...



ماه هشتم

ای که می‌آید از این گلدسته آواز دعایت
بوی گل می‌آورد صبحی که می‌سازد صدایت
زیر ایوانت کبوتر در کبوتر می‌گذارم
دست‌هایم را، مگر بالی بگیرد در هوایت
آسمان طوس می‌سوزد اگر خاک مدینه
سرکند آواز غربت را به گوش آشنایت
من هزار آئینه از شب‌های چشم خود شنیدم
در بیابان آهوئی در طواف جای پایت
کاشکی در آبی گلدسته بالاتر نشیند
بیرق سیزی که دارد بوی سرخ کربلایت
من تو را ای ماه هشتم پنج نوبت می‌سرایم
هفت بند تار و پودم می‌شود شعری برایت...

محمدتیسیر رحیمی

بال پرواز

جانمازم گشود بالش را
به هوا عرض کرد حالش را
چند در آسمان شناور ماند
برد پیش خدا سؤالش را
پروبالی به هم زد و افروخت
مثل برگی زبان لالش را
جانماز من از خدایش خواست
که شکوفاند انفعالش را
رخوت خاک را بیاراید
نو کند هرچه ماه و سالش را
آسمان را به او کند بخشش
بی‌نهایت کند مجالش را
جانمازم پس از هواخوری‌ای
بست بال و پر خیالش را
باز در ذهن تاقچه برگشت
تا که بپرسد دوباره حالش را...؟!

مصطفی علی‌پور

یک خاطره

عصر بود
عصر و ازدحام دست‌های خستگی
شکستگی
عکس غربت پدر
روی طاق روبه‌رو
گرم شدم، گرم گفت‌وگو
لاله کنار پنجره
- خانه را پر از حضور کرده بود
پشت در
در هوای آسمانی حیا
یک بهار سینه سرخ می‌گذشت
«می‌روند سینه‌سرخ‌ها
نگاه کن چه غربتی!»
گفت و
مثل ابری یک آسمان گریست مادرم
من دلم شکست
راستی، چرا
مادرم همیشه می‌گریست؟!

مصطفی محدث

شوق

گرچه بیم نرسیدن دارد
بار عشق تو کشیدن دارد
یاد تو بالی اگر باز کند
سنگ هم شوق پریدن دارد
چون در آئینه تو را می‌بینم
جلوه آینه دیدن دارد
یا دلی نیست در آفاق زمین
یا به ذکر تو تپیدن دارد
واژه از پاره دل داد به من
پس از این شعر، شنیدن دارد...

ناصر قیض

احساس سبزبودن

شب، چراغ سکوت روشن بود
بغض سردی هنوز بامن بود
مثل یک شاخه در تهاجم باد
دلم آماده شکستن بود
در هوای گرفته دل من
همه ابرها سترون بود
اوج پرواز روح دل‌تنگم
آسمانی به وسعت تن بود
وقتی از مرگ باغ می‌گفتند،
دل من، دل نبود آهن بود!
من به زنجیر آشنا بودم
دلم از بستگان شیون بود
شانه‌هایم جوانه می‌زد گاه
در من احساس سبزبودن بود
کاش در امتداد چشمانم
کورسویی هنوز روشن بود...

